

مهدویت

و فرقه‌های انحرافی (۱)*

● جعفر خوشنویس

● تدوین: علی لاری

مدخل: اصالت مهدویت و ادعاهای باطل

مسأله‌ی حضرت بقیه الله الاعظم، مهدی موعود (عج)، یکی از بارزترین و بدیهی‌ترین مسایل اسلامی و مورد تأیید و اعتقاد همه‌ی مسلمانان به ویژه شیعیان است، زیرا صدها آیات قرآنی و روایات نبوی این مسأله‌ی با اهمیت را به طور گسترده و مبسوط عنوان و مطرح ساخته‌اند و جزئیات آن را با بیاناتی دقیق و روشن، ذکر کرده‌اند، به طوری که ابهامی برای کسی باقی نگذاشته‌اند.

تمامی فرق اسلامی - تقریباً - این آیات و روایات و مفاد آنها را به نحوی در کتب حدیثی و کلامی و تفسیری و احیاناً رجالی و تاریخی خود متعرض شده‌اند و درباره‌ی آن به شکل‌های مختلف سخن گفته‌اند، تا جایی که می‌توان ادعا کرد که کم‌تر دانشمند و عالمی، بلکه مسلمانی یافت می‌شود که به این موضوع مهم و خطیر

* - نوشته‌ی حاضر، تقریر سلسله درس‌های «مهدویت و فرقه‌های انحرافی» از استاد جعفر خوشنویس است که در مرکز تخصصی مهدویت وابسته به بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) در قم، برای جمعی از طلاب و دانش پژوهان ارایه شده است. از تلاش حجت الاسلام لاری از دانش پژوهان کوشای این دوره برای تدوین این درس‌ها، سپاس‌گزاری می‌شود.

نپرداخته، یا این که این مطلب به گوش او نرسیده باشد.

شاهد روشن و قوی این مدعا، صدها کتابی است که در طول تاریخ، با استفاده از این نام شریف و مقدس به وجود آمده است. اما این مسأله‌ی مقدس و بدیهی - بسان هر مسأله‌ی دیگر دینی و اسلامی حتی مانند الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت - گه گاهی مورد سوء استفاده‌ی افراد یا گروه‌هایی البته با انگیزه‌های شخصی یا سیاسی، قرار گرفته و می‌گیرد و اهداف و اغراض خاصی از این عمل دنبال شده و می‌شود.

مگر نه این که جهان همیشه شاهد این مطلب است که افرادی گستاخانه مدعی الوهیت یا ربوبیت شده و کوس خدایی زده‌اند و یا مدعی نبوت و رسالت شده و دعوی پیغمبری نموده‌اند؟! بدیهی است که این سوءاستفاده‌ها و این ادعاهای مفتضح و رسوا، هرگز به اصل و اصالت این حقایق ضربه نمی‌زند و کسی نمی‌تواند با این بهانه که گه گاهی این نوع مطالب واقعی و ریشه‌دار در فطرت و عقل و مؤید به صدها بلکه هزاران دلیل، مورد سوء استفاده قرار گرفته یا می‌گیرد، آن‌ها را زیر سؤال ببرد و یا این که به نحوی در صحت اصل آن‌ها، تشکیک کند.

از آن جا که مسأله‌ی حضرت بقیه الله الاعظم، مهدی موعود (عج)، که در آیات و روایات فراوانی خصوصیات آن مطرح شده است، نزد مسلمانان، مسأله‌ای مقدس و ظهور حضرتش همواره آرزوی آنان بوده است، از این قاعده مستثنا نبوده و نیست. این مسأله‌ی مهم از همان زمان ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و حتی با وجود خود امامان - که جزو مبشران و نویددهندگان به آن بوده‌اند - به نحوی مورد سوء برداشت قرار گرفت و با برخورد ائمه علیهم‌السلام، مواجه شد.

این روند خطرناک و انحرافی در عصر غیبت صغری مخصوصاً پس از آن، به شکل‌هایی مانند ادعای دروغین (سفارت و نیابت خاصه) حضرت مهدی (عج) تجلی می‌نمود، که مورد تکذیب حضرت (عج) و هشدار آن وجود مقدس قرار می‌گرفت و مؤمنان تنها به سفر و نواب واقعی توجه داده می‌شدند. البته این حرکت در زمان‌های بعد، نه تنها در جوامع شیعی بلکه در جوامع سنی نیز ادامه پیدا کرد و از اعتقاد و علاقه‌ی مسلمانان به این مطلب مقدس و حساس و سرنوشت‌ساز، بی

محابا و ناجوانمردانه بهره برداری می شد!

با این حال، خوشبختانه با هشدارهای قوی و به موقع عالمان دین و صدور دهها روایت که شمایل و نشانه های آن حضرت، شرایط ظهور و نحوه کار آن ذخیره ی الهی را بیان می کرد، ماهیت پلید آن حرکت های شوم و مغرضانه آشکار می شد و صاحبان آن مفتضح و رسوا می گشتند.

این ماجرا سردرازی دارد که از حوصله ی این مقاله ی مختصر بیرون است. لذا ما در این جا تنها به بخشی از آنچه در دو قرن اخیر واقع شد و مسلمانان بخصوص شیعیان هنوز از تبعات و پیامدهای ناگوار آن رنج می برند، می پردازیم تا شاید گامی، در جهت تنویر اذهان باشد.

آن چه فعلاً در این مقاله مطرح است، بررسی کوتاهی است درباره ی فرقه ای که متأسفانه، زمینه ساز پیدایش فرقه ی ضاله ی بابیت و سپس بهائیت شد. لازم به تذکر است که این مقاله یک مرور اجمالی بیش نیست، و تفصیل کلام به شماره های بعد موکول می شود.

شیخیه؛ ریشه ی بهائیت

اگر بخواهیم تصویری جامع و گویا از فرقه ی ضاله ی بهائیت داشته باشیم، لازم است ریشه ی پیدایش بهائیت را مورد بررسی و دقت قرار دهیم. در حقیقت، بهائیت زائیده ی بابی گری است و بابی گری از کشفیه، و کشفیه هم فرزند ناخلف شیخی گری است. قهراً برای پی بردن به واقعیت بهائی گری باید ریشه ها و دامنه هایی را که در آن متولد شده و پرورش یافته است، بشناسیم. لذا قبل از ورود به بحث بهائیت، باید دو فرقه ی دیگر را مورد بررسی قرار بدهیم. ما در این جا اول فرقه ی شیخیه را مورد بحث قرار می دهیم.

الف - شیخیه

۱- شیخ احمد احسائی کیست؟

مؤسس فرقه ی شیخیه، شیخ احمد احسائی است. شیخ احمد احسائی فرزند

زین‌الدین بن ابراهیم بن صفر بن راغب بن رمضان در سال ۱۱۶۰ هـ در قریه‌ای به نام مطیرفی از قراء احساء یا (لهسا) متولد شد. وی از اعراب صحرائشین بود، ولی به خاطر اختلافی که بین جد دوم و سومش (دائر و رمضان) پیدا شد، به منطقه‌ی احساء رفتند. اجداد شیخ احمد از سنی‌های متعصب بودند، ولی آمدن آن‌ها به منطقه‌ی احساء که شیعه‌نشین بود، باعث شد تحت تأثیر شیعه قرار گرفتند. با این حال، به دلیل سابقه‌ی تعصب و صحرائشینی، به نظر می‌رسد تشیع آن‌ها از روی تحقیق و تعقل نبوده است و چه بسا از باب هم‌رنگ شدن با محیط جدید بوده است.

۲- اوصاف احسانی

برخی از مریدان وی اوصاف عجیب و غریبی را به او نسبت داده‌اند و از وی فردی استثنایی و دارای الهامات و امدادهای غیبی، ساخته‌اند، ولی بیشتر این اوصاف توسط پسرش به او الهام می‌شد. بیشتر اوصافی که به او نسبت داده شده، از ناحیه‌ی پسرش بوده که کتابی هم در وصف او نوشته است. مثلاً قبل از ۵ سالگی، یادگیری قرآن را تمام کرد. خود می‌گوید: «در ایام طفولیت، جسمم با بچه‌ها در حال بازی بود، ولی روحم در عالم دیگر بود. همیشه فکر می‌کردم و تدبیر می‌نمودم و بر همه مقدم بودم. در سنین کودکی، بر این عادت بودم که در خلوت‌هایم درباره‌ی اوضاع جهان و مردم می‌اندیشیدم که: کجایند ساکنین این عمارات که این بناها و کاخ‌ها را ساخته‌اند و وقتی متذکر احوال‌شان می‌شدم، می‌گریستم. در مجالس لهو که در آن زمان شایع بود، می‌رفتم، ولی از آن کناره‌گیری می‌کردم. اگر هم جسمم با آن‌ها بود، ولی روحم در ملأ‌اعلیٰ بود».

لازم به تذکر است که در منطقه‌ای که او سکونت داشت، موسیقی و غنا و امثال این‌ها خیلی رواج داشت تا آن‌جا که دستگاه موسیقی را بر درب خانه‌های‌شان آویزان می‌کردند. درباره‌ی حافظه و هوشمندی خویش نیز می‌گوید: «دو ساله که بودم، سیلی آمد و همه چیز را برد جز یک مسجد و خانه‌ی عمه‌ام؛ حبابه.» که این سخن، حافظه‌ی قوی او را می‌رساند.

گویند زمانی بر مقتولی گذر کرد، با عبارت فصیح به او خطاب نمود: «این ملکک،

این شجاعتک، این قوتک؟ ملک و شجاعتت چه شد، نیرو و توانت کو؟» و بعد بر دگرگونی زمان، می‌گریست. این فضایل مربوط به دوران طفولیت او است که مقدمه‌ای است برای ادعاهایی دیگر. به هر حال، اوصافی برای او ذکر نموده‌اند که لازمه‌اش، قداست و نبوغی خارق العاده است که در اصلاّب وی بی‌سابقه بوده و هدف از این کار، چیزی جز اغواء و فریفتن مردم نبود.

نکته‌ی قابل توجه این است که: چنین اوصافی بعد از آن که وی، رییس این گروه گردید، توسط پسرش، بیان می‌شد تا مریدانش از او پیروی کنند.

۳- علماء و احسانی

از علمای معاصر و غیر معاصر او، به خاطر عقاید باطله، چیزی جز تکفیر و تفسیق و نکوهش و ذمّ او نقل نشده است که به اسامی بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱- سید محمد مجاهد؛ نویسنده‌ی مناہل (متوفی ۱۲۴۲ هـ).
- ۲- سید مهدی طباطبایی؛ فرزند نویسنده‌ی کتاب ریاض (متوفی ۱۲۶۰ هـ).
- ۳- شیخ محمد حسین؛ نویسنده‌ی فصول (متوفی ۱۲۶۱ هـ).
- ۴- سید ابراهیم قزوینی؛ مؤلف ضوابط (متوفی ۱۲۶۲ هـ).
- ۵- شهید سوم شیخ محمد تقی قزوینی (متوفی ۱۲۶۴ هـ).
- ۶- شیخ شریف العلماء (متوفی ۱۲۶۵ هـ).
- ۷- شیخ محمد حسن مؤلف جواهر (متوفی ۱۲۶۶ هـ).
- ۸- ملا آقا دربندی؛ مؤلف کتب خزائن الاصول و خزائن الاحکام (متوفی ۱۲۸۵ هـ).

۹- میرزا محمد باقر خوانساری؛ نویسنده‌ی روضات الجنات (متوفی ۱۳۱۳ هـ).

۴- تحصیلات شیخ

شیخ بعضی علوم و بعضی از معارف را تحصیل نمود بی آنکه برای او شفای قلبی حاصل شود و توشه‌ای معنوی برگیرد. خود می‌گوید: «در ۲۵ سالگی در خواب دیدم که کتابی در مقابل من باز شد و این قول خداوند: «الذی خلق فسوی و الذی قدر

فهدی»^۱ را چنین تفسیر می‌کرد: الذی خلق؛ یعنی اصل شی را که هیولا باشد، خلق کرد. فسوی؛ یعنی صورت نوعیهی آن. قدر؛ اسباب آن. فهدی؛ یعنی از این نوع به خیر و شرف هدایت کرد. بر اثر این خواب، انقلابی عجیب در من ایجاد شد که مرا از ادامه‌ی تحصیل علوم که ظاهری و غیرواقعی است، بازداشت.

بنابراین ادعا، این مطلب برایش از این علوم و معارف که آن‌ها را صرفاً ظاهری می‌داند، بهتر است! زیرا گویی منادی غیبی، او را مورد خطاب قرار داده است، چیزی شبیه به وحی یا اشراق و الهام.

در ادامه می‌گوید: «پس از عزلتی چند، و در نفس خود، امور دیگری را احساس کردم».

میریدان او ادعا کرده‌اند که شیخ، علمش را از عالم اعلی گرفته است برخلاف دیگران که با همه‌ی سعی و کوشش وافر خود از آن عاجز هستند، برای او در علوم مختلف، ۳۰۰ تألیف ذکر کرده‌اند و تنها یک هزارم فضایل او مطرح شده است. در هر فن و علمی از تمام متخصصان بالاتر است.

گفته شده ایشان سفرهای زیادی به بلاد مختلف داشته، خصوصاً بلاد و شهرهایی که دارای حوزه‌ی علمیه بوده و علمای بزرگ در آن زندگی می‌کردند. شرکت در درس آن علما باعث شد که علوم زیادی فرا گرفته و از او یک عالم بزرگ و شخصیتی مقدس و متقی بسازد. منتها این ادعا را اموری تکذیب و از اهمیت آن می‌کاهد که اینک آن‌ها را بر می‌شماریم:

۱ - بنابر آن چه که از ایشان نقل شده است یا به او نسبت داده‌اند، او نه برای آموختن، بلکه صرفاً برای آزمایش علما در دروس شرکت می‌کرد.

۲ - بنابر تصریح خود یا نقلی که از او شده است، با دیدن آن خواب، حقایق علوم را دریافت و به او الهام گشت.

۳ - ادعای این که علم او لدنی بود.

گویند: بعضی از علوم مانند فلسفه و تصوّف و بعضی علوم غریبه را در سفرهایش آموخت و به دلیل همین علوم یا به خاطر اعتماد بر بعضی از روایات که معنای آن را نفهمیده بود، دچار چنین سرانجامی شد.

شیخ احمد احسائی در اوایل امر به تقوی، زهد و ورع توصیف شده است و لذا بعضی او را مدح کرده‌اند. لیک با بیان اعتقادات غلوآمیز و ادعاهایش، انحراف او مشخص گشت. بدین سبب، علما به تکفیر او حکم دادند.

۵- شیخ احمد احسائی و تشیع

شیخ احمد احسائی دارای مسلکی اخباری بود. او به اموری غریب معتقد بود که با اعتقادات شیعه‌ی امامیه که در طول قرون متمادی در کتب کلامیه و اعتقادی خود به صورت مختصر و مطول بیان کرده‌اند، فاصله‌ی زیادی دارد. مواردی از اعتقادات شیخ را بر می‌شماریم:

۱- ائمه را به عنوان علل اربع برای عالم ذکر کرده است (علل فاعلی، مادی، صوری، غایی). این غلوئی است که عقل و شرع مقدس از آن ابا دارد.

۲- اصول دین ۴ تا است: معرفت الله، معرفت انبیاء، معرفت ائمه، معرفت رکن رابع؛ که شیوخ و بزرگان شیخیه هستند.

۳- قرآن، کلام نبی ﷺ است. شیخ با این کلام، منکر وحی بودن قرآن است.

۴- اتحاد حق با خلق؛ یعنی الله تعالی با انبیاء، شیء واحدی هستند.

۵- تفسیر معاد به معنای غیرمتعارف و بیگانه از آنچه علمای کلام می‌گویند.

۶- تفسیر امام به شیء غریب که همراه با غلو، شرک و خرافه است که قرآن و

شرع مقدس، مخالف چنین امری است.

۷- اعتقاد به رکن رابع که از مختصات این فرقه است.

دلیل اعتقاد به رکن رابع:

برای هر سلطانی، ۴ وزیر است و اگر این چهار وزیر نباشند، ملک و سلطنت از

بین می‌رود و کم و زیاد کردن آن‌ها هم جایز نیست:

۱- وزیر عدل؛

۲- وزیر انفاق؛

۳- وزیر جنگ؛

۴- وزیر دارایی و مالیات.

چون خداوند و نبی و امام از جنس بشر نیستند، لازم است بین آن‌ها و خلق، شیوخ آن‌ها واسطه و موضوع تجلی حق باشند. این‌ها این اصل را در مقابل سفارش ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در رجوع به فقهاء که قدرت استنباط احکام را از کتاب، سنت، عقل و اجماع دارند و حجت بر عوام هستند، قرار داده‌اند.

۸- اعتقاد عجیب و غریب شیخ در مورد امام عصر (عج)، استهزای آن حضرت است که شبیه به کلام منکرین است و گفته است امام غایب در پشت پرده‌ی غیبت چه فایده‌ای دارد؟ وی گفته است: ان الامام الحجة خاف وقرالی العالم حور قلیائی؛ امام عصر به خاطر ترس به عالم حور قلیایی گریخت.

۹- اعتقاد به حقانیت فرقه‌ی شیخیه و عقاید آن و تصریح به بطلان جمیع فرق شیعه حتی امامیه.

۱۰- نفی عدل که نزد شیعه از اصول دین است.

شیخ احمد احسائی در یکی از کتاب‌هایش به خلفا حمله کرد. به همین دلیل، حکومت عثمانی که در آن وقت بر عراق، سیطره داشت، به کربلا حمله کرد، عده‌ای از اهالی آن‌جا را کشت، خانه‌ها را آتش زد و ویران کرد. در این میان، خانه‌ای جز خانه‌ی سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی سالم نماند. شیخ که مسبب این فتنه بود، خود در امان ماند. مدتی بعد به حجاز رفت و در آن‌جا مورد احترام قرار گرفت. این در حالی بود که حکام آن دیار، سنی بود و زیر نظر حکومت عثمانی قرار داشتند.

به هر حال شیخ در ۵۷ سالگی به سال ۱۲۴۱ هـ از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

شاگردان شیخ، مروّجان عقاید او و مورد عنایت ناصرالدین شاه بودند، (او به دنبال معارضه و مقابله با قدرت علمای شیعه بود) و کارهای آنان به اختلاف بین صفوف شیعیان انجامید، خصوصاً در آن زمان که شیعیان عراق تحت حکومت متعصب سنی عثمانی بوده و به اتحاد، نیاز شدید داشتند. سعی همیشگی استعمار بر این بود که مراجع را که ملجأ و پناه شیعیان، بودند از میان بردارد.

سید کاظم رشتی که در کلاس درس او شرکت و عقاید او را ترویج می‌داد، بعدها

فرقه‌ی کشفیه را تأسیس کرد.

بعد از مرگ شیخ، فرقه‌ی او به شُعَب مختلف تقسیم شد مانند: کرامیه، احقاقیه، حجت الاسلامیه و باقریه که هر یک از این‌ها افکار مخصوص به خود را داشتند.

ب - کشفیه

۱- سید کاظم رشتی کیست؟

سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم رشتی گیلانی حائری، ایرانی الاصل بود و در سال ۱۲۱۲ هـ متولد شد.

بعضی گفته‌اند نسبش از سادات حسینی بوده، ولی بعضی گفته‌اند که اصلاً سید نبوده، بلکه این یک اسم مستعاری است؛ زیرا در یزد با نام احمد احسائی به فعالیت می‌پرداخت.

وی در ۲۱ سالگی به کربلا رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند و عقیده‌ی شیخ را ترویج می‌کرد. بعد از وفات شیخ، از بین مشایخ شیخیه، وی چون جرأت زیادی در اظهار عقاید سلف خود داشت یا به خاطر اسباب خارجی و سیاست‌مداران خارجی، به عنوان رئیس انتخاب شد. او بر عقاید سلف خود، اوهامی جدید افزود و ادعاهای شبیه به کشف داشت. شاید به همین خاطر، به آن‌ها کشفیه می‌گویند. سید کاظم ۲۰ سال رئیس فرقه بود و بین پیروانش در ایران و عراق، رکن رابع بود. او می‌گفت: فقط ما شیعه‌ی کامل هستیم.

۲- تألیفات

سید رشتی، کتب زیادی قریب به ۱۲۰ کتاب، تألیف کرد که در بردارنده‌ی امور غریبه و ادعاهایی عجیب است و از غلو و خرافه درباره‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام آکنده است. او غالباً کتاب‌هایش را با رمز می‌نوشت.

افندی عبدالباقی عمری فاروقی موصلی، در مدح سلطان عثمانی که پرده‌ای از پرده‌های حرم نبوی را برای مرقد موسی بن جعفر علیه‌السلام به عراق فرستاد، قصیده‌ای دارد و در آن به یکی از فضائل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اشاره می‌کند که حضرت

رسول ﷺ فرمود: أنا مدینه العلم و علی بابها. افندی این کلام را به صورت شعر درآورد و گفت:

هذا رواق مدینه العلم الذی من بابها قد ضل من لایدخل

سید کاظم رشتی این بیت را شرح کرد و گفت: این مدینه‌ای عظیم در آسمان است و ائمه علیهم‌السلام در آن ساکن هستند. بعد این مدینه را توصیف می‌کند که این مدینه، ۲۱ محله دارد و ۳۶۰ کوچه. سپس برای هر یک از آن‌ها نام عجیب و صاحبی با اسم عجیب ذکر می‌کند. این‌ها مطالبی شبیه اساطیر و خرافات است که دین و عقیده را به مسخره و استهزاء گرفته است.

وقتی این شرح اسطوره‌ای به شاعر رسید، گفت: چنین سخنی به ذهن من هم خطور نکرده بود.

سید محمود آلوسی مفتی بغداد که در عناد با شیعه معروف است، سید کاظم را مورد احترام قرار داد. وی وصف عجیبی را برای او بیان می‌کند و می‌گوید: اگر سید رشتی در زمانی بود که آمدن نبی امکان داشت، پیامبر بود و من نخستین کسی بودم که به او ایمان می‌آوردم؛ چون شرایط نبوت را از نظر اخلاقی و علم کثیر و عمل به سجایای انسانی داراست.

آیا چنین ستایشی از طرف مخالفین، دلالت بر رضایت آن‌ها از این فرد فاسد العقیده ندارد و آیا دلیل بر این نیست که آن‌چه رشتی گفته و نشر داده، مخالف راه و روش اهل بیت علیهم‌السلام بوده است؟

۳- سید کاظم رشتی و مهدویت

سید کاظم رشتی، مهدویت را به صورتی موهوم مطرح می‌کرد. برای مثال می‌گفت: الآن مهدی در بین شماست. او حتی مبلغینش را به اطراف می‌فرستاد که: آماده باشید، آقا می‌آید و گاهی می‌گفت: آقا بین خود شماست. به خاطر همین افکار خرافاتی و موهوم، یکی از شاگردان بارزش به نام علی محمد باب ادعا کرد که من باب امام زمان هستم. بعد ادعا کرد که خود مهدی هستم. مردم هم دور او را گرفتند و زیربنای بابیت شکل گرفت.

سید کاظم رشتی، شاگردانی را تربیت کرد که متأسفانه بعضی از آنها از اهل علم بودند. آنان عقاید و افکار او را در مناطقی از ایران از جمله؛ کرمان، آذربایجان و تبریز ترویج دادند.

احسائی و رشتی، نایبی را معرفی نکردند، ولی بعضی‌ها در بعضی مناطق ادعا کردند که نایب سید هستند.

سید کاظم، قریب به ۱۵۰ تألیف داشت که برخی از آنها شرح بعضی از ادعیه است. با تأویلاتی غریب شبیه به داستان.

سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت و فرزندش سید احمد، رییس فرقه شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- الاعلی، ۲ و ۳.

منابع:

۱. حیاة شیخ احمد احسائی؛ مؤلف: فرزند شیخ احمد احسائی.
 ۲. ارشاد و العلوم، کریم خان کرمانی.
 ۳. تاریخ نبیل، زرنندی.
- جهت مطالعه و تحقیق بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه شود:
۱. ردّ شیخیه، محمد مهدی بن سید صالح قزوینی موسوی (انتشار سال ۱۳۳۷).
 ۲. اسرار پیدایش شیخیه، بابیه و بهائیه، محمد کاظم خالصی.
 ۳. خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العلوم، محمد کاظم خالصی.
 ۴. کشف المراد (بررسی عقاید شیخیه و ردّ اتهامات)، مؤلف و ناشر. الف حکیم هاشمی (تهران ۱۳۵۲ ش).